

# فلسفه دین

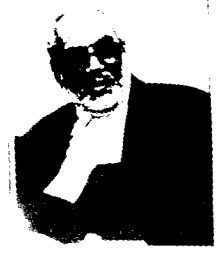


اشاره: گفتگوی این شماره قیسات به موضوع فلسفه دین اختصاص دارد شرکت کنندگان در این گفتگو عبارتند از دانشوران: آقای دکتر فون اُتینگن - کشیش و متخصص در رشته تئولوژی از آلمان که مدتی است جهت تدریس کلام در سطوح دانشگاهی در ایران حضور دارند - آقای دکتر غلامرضا اعوانی، حجة الاسلام والمسلمین علی اکبر رشاد و آقای دکتر احد فرامرز قراملکی، در این نشست علمی، پیرامون امکان یا دشواریهای ارائه تعریف واحد از فلسفه دین، و تلقیهای گوناگون از این دانش و تمایزات فلسفه دین و کلام جدید بحث شده است:

صورت گرفته و براساس این خلط، آشفته‌گیهای فراوانی نیز در تحقیقات مربوط به تبیین فلسفه دین رخ می‌دهد. ولی بنظر می‌آید، از آنجایی که هنوز تصویری واحد و مجمع علیه - چه در مقام تعریف انتزاعی و چه در مقام تحقق - از فلسفه دین نداریم، باید بهنگام بحث از فلسفه دین و بیان تفاوت آن با دانش‌هایی همچون فلسفه علم، فلسفه اخلاق، فلسفه دینی، فلسفه محض، کلام و... ابتدا مراد خود را از فلسفه دین براساس مقام تعریف یا تحقق مشخص کنیم و با توجه به تعریفی که ارائه کرده‌ایم (و احياناً بعضی از متفکران یا نحله‌های دیگر فلسفی نیز با آن توافقی دارند) به مقایسه فلسفه‌ی دین با دانش‌های دیگر همچون کلام جدید مبادرت کنیم.

قیسات: بسم الله الرحمن الرحيم. ضمن سپاسگزاری از اساتید ارجمند به جهت حضور در این گفت و شنود علمی بنظر می‌رسد که جهت فتح باب سخن درباره فلسفه دین پیشاپیش لازم است به چند مطلب اشاره کنیم و سپس از محضر اساتید مستفیض گردیم. مطلب اول يك تذکر روش شناسانه درباره تعریف فلسفه دین و کیفیت مقایسه آن با علوم دیگر، خصوصاً کلام جدید است.

خلط بین مفهوم فلسفه دین در مقام تعریف انتزاعی با مقام تحقق خارجی آن، یکی از خلط‌های رایج است که هم در آثار متفکران غربی و هم در میان متفکران داخلی ما، بهنگام ارائه تصویر و تعریف از فلسفه دین



اسلامی عبارت می‌شود از: فلسفه کلام، فلسفه فقه و فلسفه اخلاق اسلامی. و البته این سه غیر از علم کلام، علم فقه و علم اخلاق و فلسفه‌های این علوم است. این اصطلاح «فلسفه دین اسلامی» نه به معنای التزام و اعتقاد نفسانی - به اسلام - فیلسوفی است که در دین اسلام تحقیق می‌کند و نه به معنی آن است که در فلسفه دین اسلام، فیلسوف دین، پیش فرضها و اصول موضوعه‌ای را از دین اسلام اخذ می‌کند. خیر، فیلسوف دین اسلامی التزام علمی و لزوماً التزام عملی به اسلام ندارد، لذا فلسفه دین اسلام یعنی فلسفه‌ای که در حوزه دین اسلام کاوش می‌کند.

از سخنان پیشین معلوم می‌شود فلسفه اخلاق دینی

مطلب دیگری که قابل ملاحظه است این است که لازم است میان فلسفه دین به صورت متنوعی که در مغرب زمین مطرح است با آن فلسفه دین که در تفکر اسلامی مطرح بوده و یا در حال طرح شدن است، تفاوت جدی قائل شویم، - البته این تفاوت به معنی انکار قرابت‌های فی‌الجمله بین فلسفه دین مسیحی و اسلامی نیست - این تفاوت‌گذاری از جهات مختلف حائز اهمیت است که در اینجا فقط به یک نمونه آن اجمالاً اشاره‌ای می‌کنم. اگر تعریف ما از محورهای اساسی اسلام همان باشد که بنحوی در کلمات حضرات معصومین (ع) و شرح کلمات ایشان از پیشینیان به ما رسیده است، یعنی اینکه دین مجموعه‌ای از عقائد و احکام و اخلاق است. فلسفه دین



در فلسفه دین اسلامی یکی از شاخه‌های فلسفه دین محسوب می‌شود درحالی که در مغرب زمین فلسفه اخلاق در عرض فلسفه دین مطرح می‌گردد. یا در فلسفه دین اسلامی بخشی از مباحث «شریعت» به‌عنوان فلسفه فقه مطرح است که در مسیحیت چندان محلی از اعراب ندارد زیرا در آنجا فقه و شریعتی مطرح نیست تا نوبت به فلسفه آن برسد. در جامعه فکری علمی ما هنوز هیچ کار جدی و ساختارمند و مدوئی در باب فلسفه دین و شاخه‌های سه‌گانه‌اش و فلسفه‌های علوم دینی در شاخه‌های سه‌گانه‌اش و تفکیک دقیق مباحث این دو سنخ فلسفه از یکدیگر انجام نشده است و از این رو در آثار پژوهشگران، خلط میان مباحث فلسفه دین و فلسفه علوم دین بسیار رخ می‌دهد. مطلب سومی که با عنایت به اشاره بالا استطراداً بر دو مطلب قبلی باید بیافزایم این است که بین فلسفه دین اسلام در سه شاخه آن، با فلسفه علم دین (اسلام) در سه شاخه‌اش - یعنی: فلسفه علم کلام، فلسفه علم فقه و فلسفه علم اخلاق - نیز باید تفاوت گذارد. اگر فیلسوف دین (مسلمان) مستقیماً درباره مبادی تصوری و تصدیقی عقائد، احکام و اخلاقی که از متن کتاب و سنت استخراج می‌شود، سخن گفت، البته با رعایت شرایط کاوش فلسفی، از فلسفه فقه و فلسفه کلام و فلسفه اخلاق سخن می‌گوید. و اما اگر کسی از موضوع، روش، رهیافت، غایت و... علم کلام، علم فقه و علم اخلاق اسلامی سخن گفت، از فلسفه‌های این علوم سخن می‌گوید پس فلسفه دین

اسلام مقدم بر علم‌های سه‌گانه - اعتقادات و اخلاق و احکام - است و فلسفه‌های علوم دین اسلام، منطقاً موخر بر آن علوم سه‌گانه و بلکه مبتنی بر آنها هستند. اداء حق مطلب در این باب نیازمند مجال کافی و مستقلاً است و در جای دیگر باید به آن پرداخت. اکنون بعد از این مقدمه از آقای فون اُتینگن تقاضا داریم که قدری در باب تعریف و مفهوم و جایگاه فلسفه دین در مغرب زمین توضیح بفرمایند.

**دکتر اُتینگن:** این سؤال یکی از سؤالهای بسیار مهم است زیرا به‌نظر می‌رسد هیچ‌کسی نتواند تعریف دقیق و جامعی از فلسفه دین مطرح کند، یعنی در حال حاضر این سؤال یکی از سؤالهای لاینحل است. اصطلاح فلسفه دین چنان مبهم است که هیچ تعریف جامعی درباره آن وجود ندارد.

**دکتر اعوانی:** با توجه به اینکه دروسی در باب فلسفه دین در سطح دنیا در حال عرضه شدن است و کتابهای مختلفی درباره فلسفه دین و دقیقاً با عنوان «فلسفه دین» مطرح شده است که به تفصیل به بحث از مسائل فلسفه دین پرداخته‌اند، چطور می‌شود گفت این سؤال بی‌جواب و لاینحل است؟

**دکتر اُتینگن:** تعریف فلسفه چیست؟ اگر این مطلب را از سه فیلسوف سؤال کنید، آنها سه جواب مختلف به شما می‌دهند. تا وقتی فلسفه تعریف خاص و روشنی ندارد چطور می‌توان تعریف روشنی برای فلسفه دین ذکر کرد؟ اساساً من به‌عنوان یک متکلم و بعنوان کسی که در

□ حجة الاسلام رشاد: با توجه به اینکه در حال حاضر در کشور، سه تلقی درباره کلام جدید و سه تلقی در مورد فلسفه دین مطرح است، هنگام بیان تفاوت فلسفه دین با کلام جدید باید مشخص کرد کدام تلقی از فلسفه دین با کدام تلقی از کلام جدید چه تفاوتی دارد.

وجود دارد.

**حجة الاسلام رشاد:** بنده در سرمقاله همین شماره قبسات نکات بسیاری را در باب دشواریهای فلسفه دین آورده‌ام، اما آنچه که آقای دکتر آتینگن از قول کاتولیکها بیان می‌فرمایند، در واقع فلسفه دینی است، این معنی نیز در میان ما به‌عنوان فلسفه اسلامی نامیده شده است. شاید فلسفه اسلامی از جهتی تا حدی به نظر کاتولیکها در باب همگرایی فلسفه و کلام و سازگاری عقل و وحی شباهت داشته باشد. فلسفه اسلامی، فلسفه دینی است. یعنی فلسفه‌ای است که به نحوی ملتزم به اسلام است. ولی نکته مهمی که باید به آن توجه شود این است که ما باید میان فلسفه دینی و فلسفه دین تفاوت قائل شویم ولی از صحبت‌های آقای آتینگن چنین برمی‌آید که بین فلسفه دین و فلسفه دینی تفکیک قائل نمی‌شوند. آنچه که از قول کاتولیکها نقل کردند نوعی فلسفه دینی است و ارتباطی با فلسفه دین به‌عنوان دانش ارزیابی و بررسی آزادانه دین و مقولات دینی ندارد.

**دکتر آتینگن:** به‌نظر من مشکل ما، مشکل نامگذاری و تفکیک بین این نامها نیست، يك بچه، بچه است هر نامی که بر روی او بگذاریم، فوقی نمی‌کند. زیرا در حال حاضر، هر کسی سعی دارد برخی از سؤالات را بفهمد و به آنها پاسخ دهد، چه به کار او فلسفه دینی بگوئیم یا فلسفه دین. مثلاً وقتی انیشتین، تئوری نسبیت را مطرح کرد، مباحثی را میان فیزیکدانان و فلاسفه به راه انداخت مثل بحث از «نظم و نظام کلی عالم» او به‌عنوان يك

کلام تخصص دارد علاقه‌ای ندارم همه چیز را درباره فلسفه دین بدانم شما توجه کنید، کلام جدید پروتستان با گفتن اینکه وحی الهی برای عقل بشری غیرقابل دسترس است در واقع می‌خواهد بگوید، فلسفه دین سنتی نمی‌تواند چیزی درباره وحی بگوید، بنابراین دیدگاه کلامی، فلسفه دین را لازم نیست مطالعه کنیم زیرا دون‌شان دین است، با اینکه بعضی از علمای عصر حاضر درك می‌کنند که این موضعگیری کافی نیست. می‌باید فیلسوفان دین و متکلمان وارد گفتگوی جدیدی بشوند، گرچه تعداد کمی از متکلمان تاکنون بر این نکته مهم تأیید کرده‌اند، همچنانکه عده کمی در باب فلسفه دین تحقیق می‌کنند. فلسفه دین يك دانش جدیدی برای تحقیق در باب دین است که در حال رشد است و لذا هنوز نیاز به ارزیابی دارد. سؤالات و مشکلاتی وجود دارد اما همچنانکه بیان کردند به‌نظر من نیز هنوز تفاهم عمومی و خاصی که مورد قبول همگان باشد درباره فلسفه دین وجود ندارد و هنوز تفاهم عامی درباره پاسخ به سؤالات وجود ندارد. این مطالبی را که گفتم موضع من به‌عنوان يك متکلم پروتستان است، اما اگر از يك متکلم کاتولیک پرسید جواب از فرق خواهد داشت، او خواهد گفت بین «عقل و وحی» و «فلسفه و دین» ارتباط است و می‌شود به دین نگاه عقلی و فلسفی داشت، یعنی زمینه مشترکی بین تفکر کلامی و فلسفی درباره دین وجود دارد، زیرا ماهیت عقل انسان بین متکلمین و فلاسفه مشترك است. و همچنین دین مشترك و مسائل مادی و معنوی مشترکی



دین و فلسفه دینی را اختلاف در نامگذاری تلقی کرد؟  
دکتر آتینگن: این يك بیسان و تفسیر قدیمی و کلاسیک است که شما بیان می فرمائید. اما علوم جدید به ما درس مهمی آموخته است و آن اینکه، فیزیک مدرن به ما می گوید دیگر امکان پذیر نیست که به راحتی تعریف ساده و روشنی از واقعیت بدست دهیم. به عنوان مثال بر مبنای نظریه عدم قطعیت هایزنبرگ شما نمی توانید سرعت و مکان يك ذره اتمی را به طور همزمان محاسبه کنید. در نگاه فلسفی نظر این است که ما همیشه درون يك زمینه ای هستیم که سعی می کنیم از بیرون به آن نگاه کنیم، در این صورت ما دیگر بیرون نیستیم، ما در درون همان زمینه قرار داریم. مشکل این است. من به عنوان انسان و آن به عنوان يك واقعیت، امکان پذیر نیست. یعنی تقسیم به سوپزه و اُبزه، امکان پذیر و درست نیست. سوپزه خود بخشی از اُبزه است. سوپزه خود در متن اُبزه است، این درس مهمی است که فیزیک جدید آن را به ما می آموزاند. این نکته مهم درحالی است که با توجه به مشاجرات مختلفی که بین فرقه های مختلف صورت می گیرد، گوئی واقعیت بطور کامل روشن شده است و مشاجرات براساس آن واقعیات روشن انجام می شود، درحالی که چنین دینی (که واقعیتش روشن شده باشد) وجود ندارد. اگر فلاسفه بگویند ما در عین بی طرفی می خواهیم بدانیم دین چیست؟ این امر ممکن نیست، بقول فیلسوف فرانسوی گابریل مارسل، شما بدون «آنکاژما»، یعنی بدون تعهد و تعلق خاطر به دین

فیزیکدان گفت، مطالعات من، مرا به سؤالات مذهبی و پاسخگویی به آنها راهنمایی می کند. اکنون من می گویم فرقی نمی کند که ما این سؤال درباره نظم را، يك سؤال مذهبی بنامیم یا يك سؤال متافیزیکی یا فیزیکی، زیرا اینجا «سؤال» مطرح است. تاریخ کلام و فلسفه دین نشان می دهد، گاهی اوقات متکلمین و گاه فلاسفه و برخی اوقات هر دو در کنار هم سؤالات جدیدی مطرح می کنند، سؤالاتی که فیزیکدانان، ریاضیدانان و مکتشفین نیز با آنها مواجه هستند. زمان ما زمانی است که کلیه علوم در جستجوی سؤالات اساسی ای هستند که نزد علوم و عالمان دیگر نیز مطرح می شود.

**حجة الاسلام رشاد:** تفاوت بین فلسفه دین و فلسفه دینی يك تفاوت در نامگذاری نیست بلکه این تفکیک درست نگریستن به مسائل و مشکلات است. این تفاوت در واقع تفاوت بین دو نگرش است. فلسفه دین، يك نگاه عقلانی ارزیابانه به دین است که فیلسوف اینجا غیر ملزمانه به دین نگاه می کند و چنین نگرشی نیز ممکن است درست مانند نگرش فیلسوف علم به علم و فیلسوف اخلاق به اخلاق که می تواند نگرشی از بیرون و آزاد از التزام به مضاف الیه باشد، اما فلسفه دینی و فیلسوف دینی می خواهد پس از پذیرفتن حقانیت دین آن را تفسیر و توجیه و برای مقولات دینی استدلال کند یعنی فلسفه دینی خواه ناخواه با نوعی تقید و تعلق خاطر به دین در دین کاوش می کند برخلاف فیلسوف دین که فاقد این تقید و تعلق است. آیا با این اوصاف، می توان تفاوت فلسفه

نمی‌توانید آن را درك و تعريف كنيد. يعنى بطور بى طرفانه اصلاً دين قابل درك نيست.

**دكتور قراملكى:** بنده بر خلاف نظر آقاى دكتور اُتنگن معتقدم ما تا حدى مشكل لفظ و نامگذاري داريم، زيرا از همين اختلاف نظرى كه پيش آمده معلوم مى‌شود اسم و نامگذاري، مقداري باعث شده است كه تفاهمى در بحث ايجاد نشود. به همين دليل ابتدا بايد به سراغ تعبير «فلسفه دين» رفت. تركيب «فلسفه دين» عنوانى است كه در دهه‌هاى اخير بيشتر مطرح شده و برداشته‌هاى مختلف و تعاريف متفاوتى هم درباره آن ارائه شده است. ولى من با استفاده از نظريه «مشابهت خانوادگى» و يتگنشتاين، سعى مى‌كنم كه تمام برداشتها را به دو حوزه تقسيم كنم. در ابتدا، متقدمان فلسفه دين را به معناى فلسفه مبتنى بر دين معرفى مى‌کردند يعنى فلسفه و متافيزيكي كه از دين برگرفته شده است. نمى‌خواهم بگويم اين فلسفه مبتنى بر وحى است، زيرا اساساً فعاليت، يك فعاليت فلسفى است، اما اين فعاليت فلسفى به نوعى بر دين مبتنى است. يعنى قرائت خاصى از مفاهيم دينى است، كه مفاهيم فلسفى تلقى شده است و تبين و دفاع آنديشه‌هاى دينى انگاشته شده است. اين فلسفه دين خيلى شبیه است به الهيات به معنى الأخص كه ما آن را در نزد كندى، فارابى، ابن سينا و ديگران نيز مى‌بينيم، منتها در آن زمان به نام فلسفه دين ناميده نمى‌شد و اين نام جديدى است كه حدوداً در دو دهه اخير رواج يافته است. اما امروزه وقتى از فلسفه دين سخن مى‌گويند،

غالباً مرادشان شناخت دينى نيست بلكه شناخت دين است يعنى دين شناسى برون دينى. مفهوم برون دينى را مى‌خواهم قدرى معنى كنم. وقتى عنوان برون دينى را مطرح مى‌كنيم مراد اين نيست كه بين اُبژه و سوژه مى‌خواهيم، تمايز قائل شويم. خير بلكه مراد آن چيزى است كه با سبب ميشل در مقدمه فلسفه دينى كه ويراستارى كرده است، بيان مى‌كند. يعنى اينجا نسبت فيلسوف دين به دين مانند نسبت فيلسوف علم است به علم و مانند نسبت فيلسوف تاريخ است به تاريخ يعنى ما بعنوان اينكه به دين متعلقيم وارد بحث از دين نمى‌شويم. بلكه دين را همانند تاريخ، اخلاق، رياضى مورد مطالعه قرار مى‌دهيم. براساس اين دو تصوير متقدم و متأخرى كه درباره فلسفه دين ذكر كردم، مى‌توان به بيان تفاوت فلسفه دين با الهيات يا همان كلام نيز اقدام كرد.

**قبسات:** جناب آقاى دكتور اعوانى با توجه به توضيحاتى كه اساتيد حاضر دادند، مناسب است كه جنابعالى، مقداري در باب تاريخچه مبحث فلسفه دين در غرب توضيح بفرمائيد.

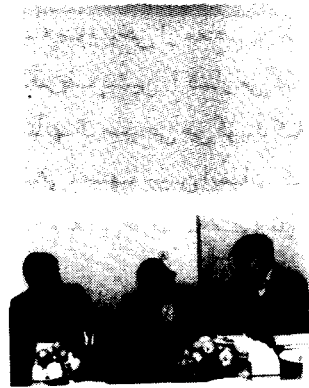
**دكتور اعوانى:** هم فلسفه دين و هم كلام جديد، يك امر غربى هستند، به اين معنى كه زادگاه كلام جديد و فلسفه دين بصورت فعلى اش مغرب زمين مى‌باشد. - گرچه مسائلش در نزد متفكرين اسلامى از ايام گذشته مطرح بوده و هست - هيوم از جمله كسانى است كه دو سه رساله درباره دين دارد، كتابهاى «تاريخ طبيعى دين» و «گفتگوى درباره ماهيت دين» كه از كتابهاى مهم او

محسوب می‌شوند، در واقع مبین دیدگاه يك فیلسوف تجربی دربارهٔ دین است فیلسوفی که هیچ تقید دیدگاهی به دین ندارد. بعد از او می‌توانیم به کانت اشاره کنیم که می‌خواهد جایگاه دین را از دیدگاه فلسفی صرفاً مشخص کند - در نظر هیچیک از این فیلسوفان، اصلاً دین به ماهو دین و دین از دیدگاه دین مطرح نیست، دین از دیدگاه فلسفه و عقل نظری صرف مطرح است - برای کانت دین یکی از فروع اخلاق است و اخلاق فرع دین نیست. او دین را براساس اخلاق و عقلی عملی اثبات می‌کند. کانت از جهتی دیگر نیز قابل توجه است و آن اینکه در نزد او وظیفه فلسفه اثبات مبادی علوم است نه بحث از امور مابعدالطبیعی چون خدا و جهان آخرت. از اینجاست که فلسفه به فلسفه علم تبدیل می‌شود. به معنی آنکه فلسفه اثبات مبادی علوم را بعهد می‌گیرد. بعد از کانت کسانی همچون شلایر مآخر مسئله دین‌شناسی را مطرح می‌کنند ولی آن اصل کانت را که می‌گفت دین باید بر مبنای اخلاق و حکمت عملی توجیه شود نمی‌پذیرند و برای دین اصالتی قائل می‌شوند. اما امروزه فلسفه دین را در واقع باید در حوزهٔ مباحث فلسفه قرار دهیم نه در حوزهٔ مباحث دین. همانطور که فلسفه تاریخ دو معنی دارد یکی به معنی فلسفهٔ نظری تاریخ که هدفش یافتن اصول و قواعد وجودی برای تبیین تاریخ و دیگری به معنی تحلیل مفاهیم و مسائلی همچون علیت در تاریخ یا تعیین نقش اجتماع و فرد در تاریخ است، فلسفه دین به معنای فلسفه‌ای که در حوزهٔ انگلوساکسون و فلسفه آنالیتیک مطرح است نیز دو بخش دارد، يك بخش آن که قبلاً هم مطرح بوده، یعنی توجیه و تبیین دین و اصول اعتقادی بدون توجه به مبادی آنها. و بخش دیگر تحلیل و بررسی يك عده مسائل جدید با روشهای جدید است مثلاً بحث از زبان و نقش آن در تحلیل مفاهیم دینی، که البته این فلسفه دین نام دارد و از مقولهٔ فلسفه علم است و با کلام جدید کلاً تفاوت دارد.

قیسات: براساس اینکه تلقی ما از فلسفه و از دین چه باشد. تعریف ما از فلسفه دین تفاوت می‌کند. مثلاً اگر فلسفه را فقط نوعی شناخت عقلی تعریف کنیم و بس و برای دین هم به اعتباری حیثیت معرفتی قائل شویم، فلسفه دین می‌شود، نوعی معرفت درجهٔ دوم. زیرا فلسفه دین عبارت می‌شود از معرفتی به معرفتی دیگر و از



□ دکتر قراملکی: اگر ما فلسفه دین را به اصطلاح متأخران بگیریم، به معنای فلسفه مضاف می‌شود... در این معنی وقتی ما می‌گوئیم، فلسفه دین، دین را به يك معرفت تبدیل می‌کنیم و آنرا از مقولهٔ معرفت‌شناسی قرار می‌دهیم... در این مورد متکلم نقدی دارد که می‌گوید دین فربه‌تر از معرفت است.



این حیث تا حدی به نوعی فلسفه علم شبیه می‌شود. گرچه هنوز با آن نیز تفاوت‌ها دارد. و همچنین با توجه به اینکه در مکاتب مختلف فلسفی از فلسفه تصویرهای مختلفی ارائه می‌شود و در مورد دین نیز اعم از اینکه برای آن نوعی حیثیت معرفتی نیز قائل باشیم یا خیر، باز ادیان اسلام و مسیحیت و غیره با هم تفاوت دارند تمام اینها تأثیر جدی می‌گذارند در اینکه هم در مقام تعریف و هم در مقام تحقق، فلسفه دین را چگونه ترسیم و تصویر کنیم.

**دکتر قراملکی:** اگر ما فلسفه دین را به اصطلاح متأخران بگیریم، به معنای فلسفه مضاف می‌شود و این لوازمی دارد که لزوماً مورد قبول متکلم نیست. جناب دکتر فنون آتینگن هم به این مطلب اشاره‌ای داشتند، از مهمترین لوازم این سخن آن است که وقتی ما می‌گوئیم فلسفه دین، دین را به نوعی معرفت به اصطلاح خاص معرفت‌شناسان تبدیل می‌کنیم یعنی ما با معرفت دینی مواجه هستیم. و مراد از معرفت دینی غیر از معرفت ایمانی است که امثال تیلیخ و شلاپرماخر مطرح می‌کنند. یعنی معرفت دینی نزد فیلسوفان دین اساساً مثل معرفت تجربی و معرفت جامعه‌شناسی و روانشناسی می‌شود که در این مورد متکلم نقدی دارد مبتنی بر اینکه دین فربه‌تر از معرفت دینی به اصطلاح خاص معرفت‌شناسان است. فعلاً کاری نداریم فلسفه دین به این معنی خوب است یا بد. همانطوری که دکتر اعوانی اشاره فرمودند دو نوع تلقی از مفهوم فلسفه تاریخ داریم و دو نوع تلقی از فلسفه دین، می‌خواهم بگویم در فلسفه دین اگر مراد از دین معرفت باشد، یک معرفت درجه دوم است. در حالی که فلسفه دین به معنای نخست، اساساً معرفت درجه دوم نیست، بلکه شناخت از هستی است.

**قبسات:** البته اینکه بگوئیم دین صرفاً معرفت است با اینکه گفته شود دین به حیثی معرفت است تفاوت دارد، ما نباید بگوئیم دین صرفاً معرفت است اما هم می‌توان گفت دین به حیثی معرفت است و هم می‌توان گفت دین حیثیت معرفتی دارد که البته این دو تعبیر نیز با هم تفاوت دارند.

**دکتر اعوانی:** بنظر بنده هم، بنابر اینکه شما افلاطونی باشید، ارسطویی باشید، هگلی باشید، کانتی باشید یا اگرستانسیالیست باشید یا فیلسوف تحلیلی،

با اینکه شما از کدام دین - اسلام، مسیحیت، یهودیت و... - چه تلقی‌ای داشته باشید همه اینها در اینکه چه تصویری از فلسفه دین ارائه دهید و در مباحث فلسفه دین به چه راهی بروید دخالت مؤثر دارند. دین در نزد غریبه‌ها امروزه یا دین یهود است یا بیشتر از آن مسیحیت است، آنها کمتر به اسلام توجهی دارند. بنابراین فلسفه دین آنها شامل ادیان غیر یهودی و مسیحی نمی‌شود یا کمتر شامل می‌شود. البته ناگفته نماند که بنده معتقدم در گذشته چیزی به نام حکمت دین وجود داشته است که بسیاری از مسائلی را که فلسفه‌های امروز درباره دین می‌خواهند به آن پاسخ بدهند، در آن از دیدگاه حکمت دین مطرح کرده و پاسخ داده‌اند.

**قبسات:** آقای قراملکی لطفاً براساس همان دیدگاه خودتان قدری در باب نسبت فلسفه دین با کلام جدید توضیح بفرمائید.

**دکتر قراملکی:** فلسفه دین به هر دو معنایی که گفتم با کلام قدیم و کلام جدید یک فرق بین دارد. برای توضیح مطلب لازم است که قبلاً براساس همان مشابَهت خانوادگی، سه تصویری که از کلام و متکلمان قابل استخراج است را بیان کنم، یکدسته از فیلسوفان ما به دلیل تصویری که از نسبت بین فلسفه دین - به معنای الهیات بالمعنی الاخص - با کلام داشتند، گفتند کلام علم دفاعی است مانند فزاری که گفته است، کلام صنعتی است که انسان بوسیله آن بر نصرت آراء و افعال دینی و تضعیف مخالفان آن، توانا می‌شود. دسته دیگر تعریفی است که امثال شیخ طوسی، غزالی و مخصوصاً



دانشمندان قرن هفتم ما داشتند که می گفتند، کلام مثل فلسفه معرفت‌زا است یعنی غرض علم کلام صرفاً دفاع نیست بلکه تحصیل معرفت است ولی معرفتی که مبتنی بر وحی باشد. دسته سوم برخی از معاصرین ما هستند که هر دو جهت و تعریف پیشین را کنار می گذارند و به تبعیت از غالب متألهان مسیحی می گویند کلام عبارت است از تبیین ایمانی، متها تبیین ایمانی که از بعث پیامبر گرامی اسلام به این طرف به منته ظهور رسیده است.

هر سه تعریفی که از کلام عرضه شد يك هسته مشترك دارد و آن این است که بنا بر هر سه تصویر، کلام هویتی واسطه‌ای بین وحی و مخاطبین وحی دارد. یعنی متکلم اساساً خود را واسطه‌ای بین وحی و مخاطبین وحی می داند که می خواهد به تبلیغ و ترویج وحی پردازد. با این بیان وقتی ما بحث درون دینی یا بیرون دینی بودن دیدگاه را مطرح می کنیم یا بحث از التزام و عدم التزام را مطرح می کنیم، مراد از التزام این است که اساساً هویت مسائل، روش، مبانی و زبان متکلم مرهون هویت واسطه‌ای علم کلام است. اما فلسفه دین چنین نیست، فلسفه دین، دین را به يك معرفت از مقوله معرفت‌شناسی از بیرون تبدیل می کند بدون اینکه قصدش آن باشد که دین و وحی را ارائه کند. فلسفه دین به معنای اخیر اساساً مرهون تفکیک تأملات فلسفی از اندیشه دینی و نقد و بررسی فیلسوفانه اندیشه دینی است.

البته در عین وجود این تفاوت، فلسفه دین و کلام با هم نسبت‌های دیگری هم داشتند. فلسفه دین گاهی برای متکلمان و متألهان مسیحی مسئله‌سازی و یا طرح شبهه می کرده است و گاه نتیجه تحقیقات فیلسوفان دین مورد قبول و بهره‌برداری متکلمان واقع می شده است. و متکلمان آن تحقیقات را بعضاً بعنوان مبادی فکری خود اخذ می کنند مثلاً اگر تبلیغ و شلایرماخر تبیین خاصی از ایمان یا وحی می کنند، بجهت آن است که آنها تحت تأثیر تحقیقات کانت قرار گرفته‌اند و بسیاری از تحقیقات او را به عنوان مبادی اخذ کرده‌اند. بنابراین فلسفه دین برای کلام جدید گاهی مسئله‌سازی می کند و گاهی مبادی می دهد.

قیسات: آقای دکتر آتینگن با توجه به دیدگاه‌های اساتید حاضر نظر شما درباره تفاوت فلسفه دین و کلام

جدید چیست؟

دکتر آتینگن: این سؤال به طور ضمنی می گوید، که در مورد تعریف فلسفه دین توافق وجود دارد. درحالی که چنین توافقی وجود ندارد، هیچ کس نمی داند فلسفه دین چیست؟ همانطور که قبلاً مطرح کردم واقعیت را به راحتی نمی توان شناخت و مثال دیدگاه عدم قطعیت هایزنبرگ را در این باره مطرح کردم هایزنبرگ بالاخره به این مطلب رسید که سؤالات جدید فلسفی و علمی نتایجی را برای تفکر دینی دربردارند. بنظر من الآن دیگر امکانپذیر نیست که بگوئیم اینجا قلمرو علم است و ورای آن قلمرو یا حقیقت دین است. این غیر ممکن است زیرا آنها واقعیتی ورای واقعیت کشف کرده‌اند که دیگر نمی توان درباره آن صحبت کرد زیرا زبان محدودیت دارد در اینجا باید از عکس استفاده کنیم تا بتوانیم واقعیت فیزیکی را توصیف کنیم. چیزها اکنون به قابل رؤیت و غیرقابل رؤیت تقسیم می شوند. این اجزائی که ما می بینیم غیر از آن چیزی هستند که ما می بینیم. وقتی ما بخواهیم به آنها بنگریم آنها را خراب می کنیم، نتیجه اینکه شما نمی توانید تعریفی از واقعیت بدون تفسیر آنها داشته باشید. از نظر روش شناسی فیزیک مدرن می گوید شما نمی توانید بگوئید: من فقط می خواهم ببینم که اشیاء چگونه هستند. به نظر من دیگر نمی توان از مرزهای بین علم و دین سخن گفت. دیگر نمی توان گفت که این حقیقت برای فلاسفه وجود دارد و آن حقیقت برای متکلمان. ما يك واقعیت بیشتر نداریم و باید روشتر از گذشته باشیم که بگوئیم از کدام نقطه نظر به آن نگاه می کنیم. ما نمی توانیم این سؤال را بپرسیم که رابطه بین فلسفه و کلام چیست؟ این يك سؤال سنتی و کهن است شاید بهتر باشد که اینطور سؤال را مطرح کنیم که نقطه نظر يك فیلسوف نسبت به مسائل دینی چیست؟ یا نظر متکلمین نسبت به مسائل دینی چیست؟ چگونه آنها از آنچه که از دین می فهمند به تجربه و واقعیت‌های معنوی مرتبط می شوند، مهم آن است که روابط را در درون این واقعیت مطالعه کنیم.

قیسات: با تمام این اوصافی که فرمودید بالاخره چه چیزی نقطه نظر متکلم را از فیلسوف یا نقطه نظر کلام جدید را از فلسفه دین جدا می کند؟

دکتر آتینگن: در حال حاضر ما در مرحله بعد از دوره



کلاسیک هستیم و کلیه مفاهیم سنتی در جریان تجدیدنظر هستند یا باید باشند. بنابراین، این سؤال که این دو علم چه ارتباطی با یکدیگر دارند، به نظر می‌رسد که ما را به نقطه نظر اصلی هدایت نمی‌کند.

نقطه اصلی این است که مردم تحت علوم مختلف در کجا با یکدیگر برای حل مشکل مشترک کار می‌کنند؟ من مثالی می‌زنم: ما محافل زیادی داریم که فلاسفه و متکلمین و دانشمندان تجربی در آنجا جمع می‌شوند، آنها فقط پس از گذراندن يك فرایند طولانی است که می‌توانند مقصود خود را به یکدیگر بفهمانند. متکلم می‌گوید داستان خلقت را نباید تحت اللفظی تفسیر کرد، دانشمند طبیعی می‌گوید: این يك داستان کاملاً جدید است که تاکنون آن را نشنیده‌ام، متکلم می‌گوید تضادی بین داستان خلقت و تکامل وجود ندارد و دانشمند طبیعی فکر می‌کند وجود دارد، یا مثلاً فیلسوف از تمایز بین ماده و روح سخن می‌گوید و فیزیکدان می‌گوید مرز بین این دو آنچنان که گمان می‌شود، روشن نیست. نهایت سخن اینکه این علوم و عالمان باید کنار هم بنشینند و مشکلات را حل کنند، اما راه انجام این فعالیت، نواست.

من در اینجا هماهنگ کردن علوم سخن نمی‌گویم، بلکه از تبادل نظرات و تفاهم علوم با یکدیگر سخن می‌گویم. کلام و فلسفه باید بدانند که دنیا تغییر کرده است. فلسفه و کلام باید هوشیار باشند که از مسائل و مباحث تکنولوژی و پزشکی عقب نمانند.

**قبسات:** آیا می‌شود به نظر شما کلام را تعریف کرد؟  
تعریف جناب عالی از این علم چیست؟

**دکتر آتینگن:** کلام آن علمی است که آموزش مفاهیمی همچون خدا، وحی و... را برعهده دارد، یعنی آنها را توضیح داده و تبلیغ می‌کند.

**قبسات:** در عین اینکه قبول داریم نمی‌توان يك تعریف جامع و کلی در مورد فلسفه دین و یا کلام جدید عرضه کرد که مفهوم مورد اجماع در این باب باشد، اما در عین حال می‌شود تعاریف و تصاویری را که در فلسفه دین و یا کلام جدید ارائه کرد، براساس دیدگاههایی با هم شباهت دارند و از نسبت آنها با یکدیگر پرسش نمود.

**دکتر اعوانی:** گویا ایشان (آقای آتینگن) تمایل به پذیرفتن چنین نظری ندارند.

□ دکتر اعوانی: زادگاه فلسفه دین و کلام جدید بصورت فعلی اش مغرب زمین می‌باشد.

دکتر قراملکی: بالاخره اگر تعریف واحد هم نداشته باشیم، اما از طریق همان مشابهت خانوادگی می‌توانیم مشترکاتی را از بین تعاریف و تصاویر مختلف درباره فلسفه دین و یا کلام جدید، فهرست کنیم و نسبت آنها را با هم مقایسه کنیم.

**حجة الاسلام رشاد:** شاید بشود يك تعريف انتزاعی از فلسفه دین ارائه داد ولی وقتی به سراغ مباحث و مصادیق این تعریف می‌رویم مثلاً تنوع ادیان را می‌بینیم یا تنوع نگرشهای فلسفی را ملاحظه می‌کنیم، می‌بینیم آن تعریف انتزاعی بی‌خاصیت است. مثلاً اگر شما مرادتان از دین ادیان ابراهیمی باشد با يك دسته از مسائل روبرو می‌شوید و اگر مراد شما از دین، ادیان غیر ابراهیمی باشد با يك دسته دیگر از مسائل روبرو می‌شود. از این گذشته حتی آنجا هم که مراد از دین، ادیان ابراهیمی است، باز تفاوت‌هایی بین ادیان ابراهیمی - مثلاً اسلام و مسیحیت - وجود دارد که مسائل فلسفه‌ی دین با توجه به این توضیحات با نظر به این دو دین، در عین تشابهاتی که با یکدیگر دارند در مسائل بسیاری نیز تفاوت دارند. در مسیحیت تثلیث مطرح است که در اسلام مطرح نیست و در اسلام امامت یا شریعت و فقه مطرح است که در مسیحیت مطرح نیست و تلقی اسلام و مسیحیت از مفاهیمی مانند: وحی، عبادت، هدف دین تفاوت بسیار دارد.

البته به نظر می‌آید که مباحث اختصاصی را حداقل در فلسفه دین واحدی که هر دو یا سه دین را دربرگیرد نمی‌توان مطرح کرد. این مسائل را باید در دین‌پژوهی تطبیقی بحث کرد. یعنی این مسائل را از فلسفه دین - که به معنای خاصش بخشی از دین‌پژوهی است - بیرون ببریم و در دین‌پژوهی تطبیقی مطرح کنیم. البته این در هنگامی است که نخواهیم یا نتوانیم فلسفه دین مشترکی داشته باشیم.

همین تنوع نگرشها دقیقاً در فلسفه نیز مطرح است و به تبع این تنوع دیدگاهها مفهوم و تصویر فلسفه دین نیز تنوع می‌یابد. در مجموع من فکر می‌کنم که نمی‌توان فلسفه دین واحدی که همه ادیان را شامل شود طراحی کرد. و اگر برای ادیان هم تبار و همگن نیز فلسفه دین واحدی ترسیم می‌کنیم آن با تسامح ممکن است.

دکتر اعوانی: پس با این تنوعات فراوانی که در



□ قبسات: اگر دین مجموعه‌ای از عقائد و احکام و اخلاق است. فلسفه دین اسلامی شامل فلسفه کلام، فلسفه فقه و فلسفه اخلاق است و این سه غیر از علم کلام، علم فقه و علم اخلاق و فلسفه‌های این علوم می‌باشد.

فلسفه داریم چه می‌کنید؟

**حجة الاسلام رشاد:** تبعاً باید مسلک فلسفی مشخصی را نخست برگزینیم سپس از فلسفه دین سخن بگوییم یا دست کم مشخص کنیم که منظور از فلسفه نگرش متافیزیکی است یا هر گونه جستار معرفت‌شناسانه و حتی نوعی خاص از جستار معرفتی، من همچنان اصرار دارم بین آنجا که «فلسفه» را مضاف اخذ می‌کنیم با آنجا که آن را موصوف می‌گیریم، باید تفاوت قائل شویم. یعنی فلسفه دینی را با فلسفه دین خلط نکنیم ولو اینکه گاهی نتیجه هر دو یکی شود. می‌خواهم بگویم، در فلسفه دین ما نگرش غیرمتلازمانه به دین داریم اما این به آن معنی نیست که لزوماً نگرش غیرمعتقدانه نیز داشته باشیم.

مسأله نگاه سوبجیکتیو و اُبجیکتیو نیست بلکه مانند علم و فلسفه علم و فیلسوف علم، یا تاریخ و فلسفه تاریخ و فیلسوف تاریخ است.

با توجه به این توضیحات این فلسفه‌های دین از دو جهت می‌توانند با یکدیگر تفاوت داشته باشند یکی از جهت تلقی آنها از فلسفه و دیگری از جهت تلقی آنها از دین.

**دکتر قراملکی:** من گمان می‌کنم که وجود بعضی از ابهامات باعث می‌شود که ما به یک وحدت نظر نرسیم. یکی از آن ابهامات همان عدم تمایز بین مقام تحقق و مقام تعریف، بهنگام عرضه تعریفی در باب فلسفه دین است. بنظر من بحث را نباید به مقام تعریف پیشینی فلسفه دین یا طراحی یک نظام فلسفه دین مربوط کنیم، بلکه در مقام تحقق راجع به فلسفه دین صحبت کنیم که در اینصورت بحث بسیار روشن و ساده است. زیرا ما هستیم و فلسفه‌های دینی که خود را «فلسفه دین» نامیده‌اند.

مطلب دیگر این است که ما باید بین علمهای مختلف و نظامهای مختلف در درون یک علم تمایز قرار دهیم. یعنی به صرف اینکه ما با گوناگونی معرفتها مواجه هستیم دلیل بر این نیست که بگوئیم ما چند علم داریم و هیچ‌گونه تعریف واحدی را هم نمی‌توان برای آنها مطرح کرد. مگر ما در کلام مسیحیت یا کلام اسلامی با انواع نظامهای کلامی مواجه نیستیم ولی این دلیل نمی‌شود که ما آنها را دو یا چند نوع معرفت بدانیم. بنابراین نمی‌توان



گفت چون در فلسفه و دین تنوع فراوان وجود دارد نمی‌توان هیچگونه تعریفی برای فلسفه دین یافت و چون تعریفی برای فلسفه دین یافت نمی‌شود تمایز بین فلسفه دین و کلام جدید را نمی‌توان تبیین کرد.

**قیسات:** نمی‌گوئیم بین فلسفه دین و کلام (چه قدیم و چه جدید) تفاوتی نیست یا نمی‌توان تفاوت گذارد، می‌گوئیم اگر خواستیم تفاوت یا نسبت بین فلسفه دین و کلام را مشخص کنیم، ابتدا باید بگوئیم کدام معنی از فلسفه دین با کدام معنی از کلام تفاوت دارد. یعنی نمی‌توان بطور کلی گفت، تمامی فلسفه‌های دین یا تمامی نظامهای کلامی که در بیرون تحقق دارند تفاوتشان چنین و چنان است. باید مشخص شود کدام فلسفه دین با کدام کلام.

**دکتر قراملکی:** به هر حال وقتی ما با فلسفه دین مواجه هستیم با یک مفهوم موهوم یا با یک کلی طبیعی مواجه نیستیم که دنبال جنس و فصل آن باشیم و بخواهیم نشان بدهیم در تمامی مصادیق وجود دارد. بلکه با یک سلسله نظامهای معرفتی مواجه هستیم. نه چند معرفتی که ذاتاً با یکدیگر تفاوت دارند و در عرض یکدیگر هستند. بنابراین می‌شود تشابهات این نظامهای معرفتی را در فلسفه دین فهرست و استقصاء کنیم و در

نظامهای کلامی هم فهرست کنیم و بگوئیم اینها در این موارد مشترك هستند. و آنها در آن موارد. و تفاوتهای این دو دسته موارد می شود تمایز کلام و فلسفه دین.

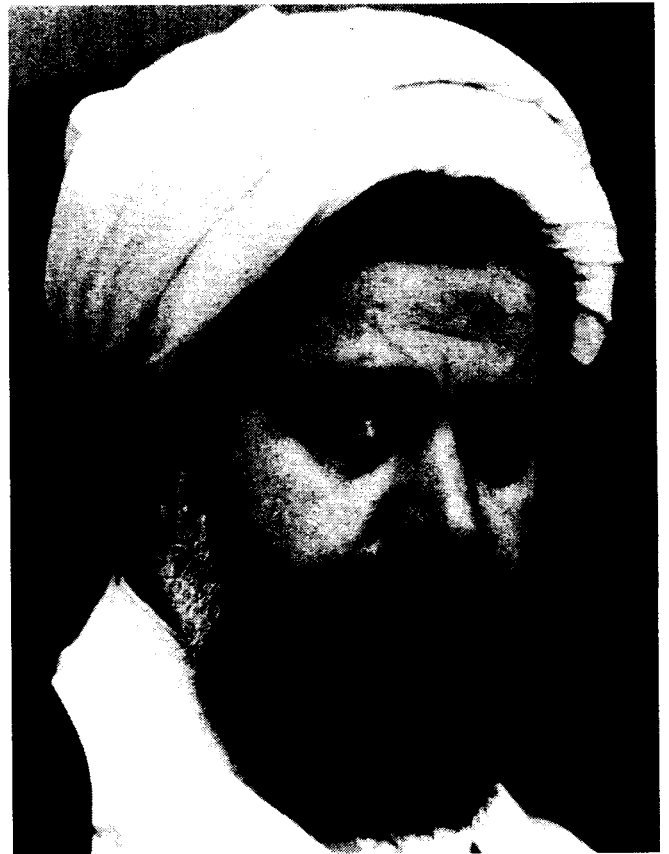
**قبسات:** با این بیان شما، به آن نکته‌ای که قبل از فرمایش شما گفتیم خدشه‌ای وارد نمی شود نهایت امر آن است که باز شما تعریف خود را از فلسفه دین و کلام براساس تهیه نقاط اشتراك بين فلسفه‌های دین و نظامهای کلامی موجود بنا می کنید و این دو فهرست را با هم مقایسه می کنید و چون این فهرستها هر يك به نقاط اشتراك چندین فلسفه دین در خارج اشاره دارد آنها را هم شامل می شود، یعنی دایره تعمیم شما در مورد فلسفه دین افزوده می شود اما هنوز امکان دارد که فلسفه‌های دینی وجود داشته باشد که در آن فهرست شما مشترك نباشند، لذا نمی توانید بگوئید این تعریف من از فلسفه دین و تفاوت آن با کلام، شامل تمامی فلسفه‌های دین موجود و نظامهای کلامی موجود می شود. علاوه بر اینکه این تمایز هیچ دلالتی بر تمایزات فلسفه دین و کلام در مقام تعریف ندارد و فقط مقام تحقق را شامل می شود.

**دکتر اعوانی:** البته همانطور که قبلاً گفتم فلسفه دین اسمش جدید است ولی مسمایش در آثار بسیاری از فیلسوفان گذشته اسلامی و غربی بوده است و چیز تازه‌ای نیست گرچه شاید بتوانیم بگوئیم حال که بعنوان يك دانش مستقل درحال شکل گرفتن است تفاوتهایی هم با آن مباحثی که گذشتگان مطرح کرده‌اند، دارد و مسائل جدیدی هم درحال طرح شدن است که قبلاً مطرح نبوده است. بهرحال بنظر می رسد، فلسفه دین یعنی نگاه فیلسوفانه به دین و نگاه فیلسوفانه در افلاطون و ارسطو و سن توماس و دیگران سابقه دارد.

**دکتر قراملکی:** این که دور می شود، چون فلسفه دین را تعریف کردیم به نگرش فیلسوفانه به دین، حال این نگرش فیلسوفانه چیست؟ ثانیاً در کسانی مثل افلاطون و ارسطو، اینها نگرش فیلسوفانه به چه دارند برای آنها دینی مطرح نبوده تا ما اینها را به فیلسوفان دین ملحق کنیم.

**دکتر اعوانی:** اینها مسائلی را مطرح کردند که بعداً جزو مسائل دینی و فلسفه دین قرار گرفت مثل بحث از وجود خدا و براهین اثبات باری، مسئله شرور و...

**حجة الاسلام رشاد:** با این بیان نمی شود آنها را جزو فیلسوفان دین قرار داد، زیرا آنها هرگز درباره این حقایق



□ حجة الاسلام رشاد: فلسفه دین، نگاه عقلانی ارزیابانه به دین است که با فلسفه دینی که پس از پذیرفتن حقانیت دین، آن را تفسیر و توجیه برای مقولات آن استدلال عقلی می کند تفاوت دارد.

به عنوان حقایق دینی (منزل یا محقق) سخن نمی‌گفتند، آنها از موضع هستی‌شناسی و به یاری برهان و ژرفکاوای عقلانی به حقایقی راه برده‌اند که به حقایق دین نزدیک یا با آنها برابر است، پس به آنها نمی‌توان فیلسوف دین اطلاق کرد، آنها هستی‌پژوه بوده‌اند.

**دکتر قراملکی:** آیا بهتر این نیست که بگوئیم امثال افلاطون درباره برخی از مفاهیمی که امروزه دینی انگاشته می‌شود سخنانی گفته‌اند اما متکلمان از دین سخن گفته‌اند نه درباره دین. من می‌خواهم بگویم بین این «درباره» و «از» تمایزی قائل بشویم. فیلسوف درباره دین سخن می‌گوید و متکلم از دین سخن می‌گوید. از اینجا می‌خواهم قدری به معنی التزام هم پردازم. این «از دین» سخن گفتن همان معنی التزام است. بنظر من حتی لازم نیست متکلم متدین باشد یعنی واقعاً ما می‌خواهیم بین التزامی که از سنخ منطقی گزاره‌ها است و در آنجا نمودار می‌شود با التزامی که از تحلیل روان‌شناختی متکلمان استنباط می‌شود تمایز قائل شویم و التزام را به معنی اول بدانیم نه به معنی التزام نفسانی و تقید نفسانی متکلمین به دین. یعنی از دین سخن گفتن و هویت واسطه‌ای علم کلام منطقاً اقتضا می‌کند که ملتزمانه سخن گفته شود، اما درباره دین سخن گفتن اقتضا می‌کند که سخنانی که از دین است بدون التزام به آن سخنان مورد بحث قرار بگیرد. متکلم از دین سخن می‌گوید و فیلسوف از معرفت دینی. **قیسات:** آقای رشاد با توجه به اینکه اساتید محترم نظر خود را در مورد تمایز فلسفه دین و کلام مطرح کردند، لطفاً شما هم نظر خود را درباره فلسفه دین و تفاوت آن با کلام جدید بفرمائید.

**حجة الاسلام رشاد:** درباره تمایز فلسفه دین از کلام جدید صحیح تر آن است اینگونه بپرسیم که: چه تلقی از فلسفه دین با چه تلقی از کلام جدید چه نسبتی دارد؟ در مورد فلسفه دین سه تلقی وجود دارد. «دفاع عقلانی از دین» که در اینصورت فلسفه‌ی دین می‌تواند بخشی از کلام بوده، با فلسفه دینی نیز نوعی هماهنگی یا یگانگی پیدا می‌کند. گاهی به «مطالب فلسفی موجود در دین» فلسفه دین اطلاق شده است. در تلقی علوم نیز فلسفه دین عبارت از بازپژوهی عقلی و غیرملتزمانه دین است.

در مورد کلام جدید نیز الآن در کشور ما سه نوع تلقی مطرح است: برخی کلام جدید را به عنوان علم مستقل و

نوظهوری می‌دانند، که از همه جهت حتی از نظر رسالت و غایت با کلام سنتی تفاوت دارد حتی وظیفه کهن کلام، که دفاع است را نیز به عهده ندارد. برخی دیگر معتقداند در عین اینکه هندسه معرفتی کلام جدید با کلام قدیم تفاوت دارد، ولی کلام جدید در چیزهایی مثل دفاع از دین با کلام قدیم مشترك است. تلقی سوم از کلام جدید این است هر پنج وظیفه کلام قدیم را که عبارت است از: تنقیح عقاید دینی، تنسیق عقاید دینی، تبیین یا آموزش عقاید دینی، اثبات عقاید دینی و دفاع از عقاید دینی، برعهده دارد، لکن چون مسائل فراوانی بر مسائل پیشین اضافه شده است و روشها نیز تنوع بیشتری یافته است، کلام «جدید» شده است.

حال با این اوصاف باید گفت کدام تلقی از فلسفه دین با کدام تلقی از کلام جدید چه تفاوتی دارد.

چون خود بنده به تلقی سوم از فلسفه دین و کلام جدید معتمد تفاوت میان این دو دانش را با لحاظ این تلقی توضیح می‌دهم: فیلسوف التزام به رهیافت و حیاتی ندارد اما متکلم التزام دارد البته تفاوتشان به مطلق عدم التزام نیست، که فیلسوف نیز التزام دارد اما نه به دین بلکه به عقل یا به هر روش دیگری غیر از وحی. پس هر دو ملتزمانه عمل می‌کنند، ولی یکی التزام به مثلاً عقل دارد و یکی التزام به وحی، مضافاً به اینکه فلسفه دین با تلقی سوم تك روشی است یعنی صرفاً از روش عقلی مثلاً استفاده می‌کند. اما کلام به اعتبار اینکه واسطه بین وحی و مخاطبین وحی است و درجات فهم مخاطبین وحی متفاوت است و اشکالات وارده به دین گوناگون بوده، مخالفان دین نیز به روش‌های مختلفی تمسک می‌کنند. کلام نیز، از روشهای مختلفی استفاده می‌کند.

درخصوص غایت هم بین فلسفه دین و کلام جدید تفاوت وجود دارد. غایت فلسفه دین به اقتضای فلسفه بودنش صرفاً کشف حقیقت است اما غایت کلام اثبات و دفاع است. کما اینکه میان فلسفه دین و کلام در وظائف نیز تفاوت هست همچنانکه در موضوع هم اینها با هم تفاوت دارند، بین هر يك از تلقیهای دیگر از فلسفه دین و کلام جدید نیز می‌توان تفاوت‌هایی را برشمرد.

**قیسات:** از حضور اساتید محترم که در این بحث شرکت کردند، از صمیم قلب سپاسگزاریم.